

## اسماعیلیه

- ۶ -

مقریزی بنقل از ابن اثیر گوید سید رضی از بیم جان محضر را تصدیق کرده است و همین ترس باعث شد که اشعاری را که در مدح خلیفه فاطمی گفته بود در دیوان خود نیاورد. و آن اشعار اینست:

ما مقامی علی الهوان و عنندی	مقول صارم و انف حمی
البس الذل فی بلاد الاعادی	و بمصر الخلیفه العلوی
من ابوه ابی و موله مولا	ی انا ضامن البعید القصی
لف عرقی بقرقه سید التا	س جمیعاً محمد و علی
ان ذلی بذلك الحی عزّ	و او امی بذلك الرّبع ری

وقتی ابیات فوق بگوش خلیفه عباسی القادر بالله رسید مجلسی آراست که قاضی ابوبکر باقلانی و ابواحمد موسوی پدر سید رضی در آن حضور داشتند. خلیفه روی به ابواحمد پدر رضی کرد و گفت: دوستی و توجه ما بتو کاملاً آشکار است ما ترا بیایه‌های بلند رسانیده‌ایم و مناصب عالی بتو داده‌ایم و راه و روش تو تا کنون مورد پسند و خوشنودی ما بوده است آیا سزاوار است که فرزند تو خلاف این روش رفتار کند و اشعاری در ستایش دشمنان ما بگوید. ای کاش میدانستیم بر کدام مقام دل افکنده شده و در کجا جامه خواری برتن کرده است. مگر ما تولیت نقابت علویان را بدو واگذار نکردیم؟ مگر او را متولی مظالم قرار ندادیم؟ مگر او را امیرالعاج نگردانیدیم؟ آیا منصب و شغلی به ازین پیدا می‌شود و آیا مقامی ارجمندتر از مقام او هست؟ آیا اگر بمصر میرفت بیش ازین او را گرامی میداشتند؟ و گفت شاید دشمنانش بدو بسته باشند.

ابواحمد پدر رضی ازین اشعار اظهار بی‌اطلاعی کرد و سپس فرزندش را احضار کرد و درین باره ازو توضیح خواست. او گفتن شعر را انکار کرد. پدرش گفت: حال

که چنین است ناهای بخلیفه بنویس و پس از اعتذار گواهی بده که نسب خلفای مصر نادرست است و آنان در نسب خود دروغ زن می‌باشند. رضی گفت من چنین کاری نمی‌کنم زیرا از خلیفه مصر و داعیان او بیم دارم. پدرش گفت شگفتا! تو از کسی که میان تو و او ششصد فرسنگ فاصله است بیم داری و از خلیفه‌ای که میان تو و او بیش از صد ذراع فاصله نیست نمی‌ترسی؟

اینکه سید رضی از عذرخواهی خودداری کرد و نیز در طعن خلفای مصر چیزی ننوشت دلیل قوی بر صحت نسب آنان می‌باشد، ولی برادرش سید مرتضی از بیم جان موافق میل خلیفه رفتار کرد و عمل سید رضی نیز موجب شد که پس از چندی از برخی از مشاغل خود برکنار گردد (۱).

در زمان القائم بامرالله بیست و ششمین خلیفه عباسی (۴۲۲ - ۴۶۷) که معاصر با ظاهر و مستنصر از خلفای فاطمی مصر بود نیز محضری ساخته شد مانند محضر زمان القادر بالله و در آن نوشته شده بود که خلفای مصر نسبتشان به علی بن ابی طالب نمی‌رسد و اینان از دیسانیه و خارج از اسلام می‌باشند و قاضیان و گواهان و شریکان (۲) آن را تصدیق کردند. ابن تغری بر دی ساختن این محضر را در ذیل حوادث سنه ۴۴۴ آورده است (۳).



۱ - اتعاظ الحنفا، مقریزی صفحه ۴۰ و ۴۴.

۲ - شریف در صدر اسلام بر هر که از خاندان پیغمبر باشد اطلاق می‌شده در کتاب تاریخ ذهبی شریف عباسی، شریف عقیلی، شریف جمفری، شریف زینبی دیده می‌شود. کم کم دایره اطلاق آن تنگ‌تر شد و در بغداد هر عباسی را و در مصر هر علوی را شریف می‌گفتند و فاطمیان این کلمه را فقط بر علویان اطلاق کردند. ناصر خسرو در یکی از قصائد خود که مدح حضرت علی بن ابی طالب را می‌کند گوید، آن را که هر شریفی نسبت بدو کنند زیرا که از رسول خداست نسبتش

دیوان ناصر خسرو ص ۲۱۴

سمندی در گلستان نیز شریف را بهمین معنی بکار برده است در داستان «شایدی گیسوان بافت که من علویم . . .» که بعد می‌گوید: «پدرش نصرانی بود در مطبیه پس شریف چگونه باشد . . .».

در سال ۲۷۲ فرمان داده شد تا شریکان باعلامت سبز از دیگران ممتاز شوند و شاعری درین باره گفته است:

جعلوا لابناء الرسول علامة  
ان العلامة شأن من لم يشهر  
نور النبوة في وسيم وجوههم  
يفنى الشريف عن الطر الا اخضر

برای تعقیق در کلمه شریف رجوع شود به کتاب الحاوی للفتاوی سبوطی جلد ۲ ص ۳۲.

۳ - النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهره جلد ۵ صفحه ۵۳.

نه تنها خلفا برای استوار نگاه داشتن کاخ نفوذ و سلطه خود دست بچینین اعمالی میزدند بلکه نمایندگان آنان که امر و احکام بودند هر یک برای جلب منافع و تأمین وسائل عیش و نوش خود از هیچ عملی فروگذار نمی کردند و اگر کسی با اعمال زشت آنان خرده می گرفت و یا مانع مقاصد شوم آنان می شد او را به بی دینی و الحاد متهم ساخته و نابودش می کردند و سپس برای ارضای خاطر عوام وانمود می ساختند که برای احیاء دین و ابقاء شریعت سید المرسلین چنین عملی را انجام داده اند . این امر و احکام نخست خود را مولای امیر المؤمنین یعنی برده خلیفه وقت می خواندند و سپس زیر دستان خود را بنده و برده خود ساخته و هر گونه ستم و تعدی را بر آنان روا می داشتند . بگفته ناصر خسرو :

شکار یکی گشتی از بهر آنک مگر دیگری را بگیری شکار (۱)

اینان بطرق مختلف و نامهای گوناگون مردم را استثمار می کردند و پس از برداشت بهره خود ، بازمانده را بدار الخلافه می فرستادند اگر امیر یا حاکمی تحفه و هدایای قابل توجهی از مرکز حکومت خود بمرکز خلافت نمی فرستاد و یا آنکه درین امر مسامحه می کرد او را نالایق خوانده و از کاربرد کنارش میکردند ، چنانکه فضل بن یحیی برمکی که مدتی امارت خراسان و ری و جبال خوارزم و سیستان و ماوراءالنهر بدو واگذار شده بود در مدت امارت خود برای هارون چیز قابل توجهی نفرستاد ، هارون او را معزول کرد و علی بن عیسی بن ماهان را بدان کار گماشت و او مردی جبار و ستمکار بود و مال بافراط از مردم میگرفت چنانکه بیهقی گوید :

«علی ، خراسان و ماوراءالنهر و ری و جبال و گرگان و طبرستان و کرمان و سپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان بکند و بسوخت و آن ستمگر حد و شمار بگذشت پس از آن مال هدیه ساخت رشید را که پیش از وی کس نساخته بود و نه پس از وی بساختند» .

وقتی این هدایا و تحفه که بیهقی بتفصیل از آن ها نام برده است ببغداد وارد می شد هارون یحیی برمکی و پسرانش و دیگر بزرگان را بنشانند و در حالیکه از دیدن منظره هدیه هامست شادی بود روی به یحیی برمکی کرد و گفت : «این چیزها

کجا بود در روزگار پسرت فضل؟ یحیی گفت: زندگانی امیرالمؤمنین دراز باد این چیزها در روزگار امارت پسرم در خانه خداوندان این چیزها بود بشهرهای عراق و خراسان». (۱)

بزرگان دین و دانش که با اینگونه اعمال مخالفت میورزیدند همیشه مطعون و مطرود بودند، و مردانی متملق و چاپلوس خلفا و امرا را احاطه کرده بودند که اعمال زشت آنان را می ستودند و در نتیجه خود بمدارج عالیه میرسیدند و صاحب مال و منال فراوان میشدند، ولی مردان حق برای عیش و نوش موقت، خود را حقیر و پست نمی ساختند و همیشه از حق و حقیقت دفاع می کردند و چون روش آنان بمذاق صاحبان زور و زورخوش نمی آمد، ناچار برای از بین بردن آنان بحربه تکفیر و تفسیق متوسل می شدند. سلاح تکفیر از دیر گاه عمل خود را انجام داده و در هر زمانی بشکلی خاص جلوه کرده است، اما حقیقت مطلب این بوده که صاحبان قدرت بدین وسیله می خواسته اند جلوی اندیشه های نورا بگیرند و مخالفان خود را نابود سازند تا آنکه زشت کاریها و تبه کاریهایشان پوشیده و پنهان بماند زیرا اگر اینان که دانشمندان را تکفیر میکردند درد دین داشتند بیت المال مسلمین را که می باید صرف آسایش مردمان بیچاره و یتیمان و بیوه زنان شود در پای مطرب و می تباه نمی کردند. از این گذشته ما می بینیم آنانکه تملق و نادرستی را پیشه می کرده اند و امر و حکم را بحد خدائی می ستودند بهر مذهب و دینی که بوده اند مورد لطف بزرگان خود بوده و در عیش و نوش با آنان شریک می شدند. در زمان خلفای عباسی مدتی تکفیر بعنوان مانوی، مزدکی، زندیق صورت می گرفت و پس از چندی معتزلی، قرمطی، رافضی جای آن را گرفت و تدریجاً اهل فلسفه و منطق هم جزو زندیقان و ملحدان بشمار آمدند. ناصر خسرو می گوید:

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی (۲)



۱ - تاریخ بیهقی باهتمام دکتر فنی دکتر فیاض، صفحه ۴۱۶ و ۴۱۸.

۲ - دیوان ناصر خسرو، صفحه ۴۴۸.

ناگفته نماند که در صدر اسلام هم کلمات تکفیر آمیز وجود داشته است. کفار قریش پیغمبر اسلام را متهم کردند که بر علیه دین قیام کرده و بخدایان ناسزای می گوید و از این جهت او را بدین صابیان منسوب داشتند. عمر پیش از آنکه اسلام بیاورد روزی دنبال پیغمبر می گشت و می گفت کجاست این مرد صابی که قریش را پراکنده و بردین آنان خرده گرفته و خدایانشان را دشنام داده است اگر او را بیابم زنده اش نمی گذارم (۱)، و یاران و فادار و با ایمان او را که بیشتر مردمان محروم و ستم دیده و در ستمکار بودند درویش و گدا و بی کس می خواندند. ابو الفضل رشیدالدین میبیدی در تفسیر زین للذین کفروا الحیوة الدنیا و یسخرن من الذین آمنوا الخ گوید:

«کافران قریش بودند که بر درویشان صحابه چون بلال و سلمان و ابوالدرداء و عبدالله مسعود و عمار یاسر و خباب و صهیب و ابن ام مکتوم می خندیدند و بر طریق سخیریت می گفتند یکدیگر را که: درنگرید در کار محمد! که میگوید با این درویشان و کدایان من کار جهان راست کشم و عرب را بر شکتم و قاعده دین نو نهم. آنکه گفتند اگر دین وی حق بودی سادات و اشراف قریش و برادران پسر او بودی نه این کدایان و بی کسان» (۲).

همین ابودردا که در نظر کفار قریش درویش و گدائی بیش نبود می گفت اگر از بالای قصری مرا بزیر افکنند بطوریکه اعضای بدنم از هم گسیخته گردد بر ایمن خوش تر است از اینکه با خداوندان مال بسر برم زیرا از رسول خدا شنیدم که فرمود: از همنشینان مردگان پرهیز کنید. پرسیده شد: مردگان که باشند ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: توانگران و ثروتمندان (۳).

در جهانی که عقل و ایمان است زادن جسم مردن جانست  
شکی نیست که پیغمبر اسلام از میان همین گونه مردم که بظاهر درویش  
میشمودند ولی در باطن جهانی از بزرگواری و انسانیت بودند برخاسته بود؛ او کاملاً  
درک کرده بود که چگونه صاحبان قدرت بزیردستان خود ستم می کنند و از دست

۱ - سیره ابن هشام جلد ۱ صفحه ۳۰۹ . ۲ - کشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسیر خواجه  
عبدالله انصاری جلد ۱ - دفة ۵۵۹ . ۳ - الرسالة القشیریه ، صفحه ۱۳۵ .

رنج آنان و سائل عیش و نوش خود را آماده می‌سازند و از همین جهت او از مردمان مال‌اندوز و جاه طلب نفرت داشته و در حدیثی فرموده است: « بدترین از میان امت من آنان اند که در ناز و نعمت پرورده شده‌اند، خورشهای رنگارنگ می‌خورند، و جامه‌های گوناگون می‌پوشند و بر مرکب‌های متعدد سوار میشوند و با مردم بدرشتی سخن می‌گویند» (۱).



از میان مؤرخان ابن خلدون نسب فاطمیان را درست میدانند و گفته است «گفتار مؤرخانی که عبیدیان یعنی خلفای مصر را از اهل البیت صلوات‌الله علیهم دور ساخته‌اند بسیار سست است، زیرا اگر مجهول‌النسب بودند اینگونه حکومتشان دوام پیدا نمی‌کرد همچنانکه قرمطی دوام پیدا نکرد. شگفت است که قاضی ابوبکر باقلانی که از صاحب نظران علم کلام بشمار میرود این گفتار سست را تأیید کرده است (۲)». مقریزی هم گفته ابن خلدون را تأیید می‌کند و می‌افزاید که خداوند دروغگوی را یاری نمی‌کند زیرا سبب انحراف مردم میشود و کدام دروغ بالاتر از اینکه کسی دعوی خلافت و امامت کند و خود را از خاندان رسول بخواند. از حکمت خدا بعید مینماید که چنین کسی را بر کشورها مسلط گرداند و فرزندانش را سروری دهد تا او و فرزندانش مردم را بدروغ خود بفریبند؛ و خداوند که عبیدالله مهدی را یاری کرد و او را بر بلاد مسلط گردانید و مردم را فرمان بردار او ساخت تا آنکه فرزندان مدت مدیدی خلافت کردند دلیل است بر اینکه او در گفته خود صادق بوده است (۳).

برخی نوشته‌اند مقریزی چون شاگرد ابن خلدون بوده از او متأثر شده و گفتار استادش را تأیید کرده است (۴).

سخنای گفته است: ابن خلدون خود عقیدتی بآل‌علی نداشته و نسبت فاطمیان را تأیید می‌کند از آن جهت که عقیده مردم بخاندان علی سست گردد زیرا برخی

۱ - جامع صغیر سیوطی جلد ۲ صفحه ۴۵ . ۲ - مقدمه ابن خلدون ، صفحه ۲۱ .

۳ - اتماظ الحنفا ، مقریزی صفحه ۷۱ . ۴ - مقدمه اغاثة الامة ، مقریزی .

از فاطمیان بزندقه منسوب اند، و برخی مانند حاکم ادعای خدائی کرده اند، و برخی در مجامع و جوامع دشنام بر صحابه پیغمبر را شایع ساخته اند (۱).

گفته سخاوی بسیار سست است زیرا ابن خلدون اگر چنین نظری می داشت بقاضی ابوبکر باقلانی نسبت سستی رأی نمیداد گرچه دلیلی که ابن خلدون و مقریزی هم درین جا آورده اند دلیل استواری نسبت زیرا بسیاری از ستمگران و دروغگویان مدتها بر مردم مسلط بوده اند و با دروغ و تزویز خود مردم را فریفته اند و مع ذلك خود را حاکم حق و مؤید من عند الله خوانده اند. این دلیل هم درست است مانند دلیل غزالی است که گفته: اگر باطنیان را از همه جای گرد آورند بعشر عشیری از پیروان دولت قاهره بنی عباس نرسند و زیادی پیروان از اموری است که بر حق بودن آنان را تأیید میکند (۲).

در کتب اسماعیلیه مانند اسرار الشقاء، زهر المعانی، غایة الموالید، المجالس و المسایرات (۳) از صحت نسب فاطمیان دفاع شده است.

خلفای فاطمی خود شکی در انتسابشان بر رسول خدا نداشتند چنانکه منصور سومین خلیفه فاطمی (۳۳۴-۳۴۱) هنگام مرگ پدرش قائم (۳۲۲-۳۳۴) خطبه ای ایراد می کند و در آن پدر و جد خود را که عبیدالله مهدی باشد فرزند رسول خدا می خواند «یا ابتاه یا جداه یا ابنی رسول الله» (۴)

ناصر خسرو که معاصر با المستنصر بالله معد (۵) ابوتمیم، هشتمین خلیفه فاطمی بوده است در دیوان خود فاطمیان را می ستاید و آنان را پسران علی و فاطمه می خواند. برای نمونه ابیات زیر از او نقل می شود:

۱ - الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاريخ، صفحه ۹۴. ۲ - فضایح الباطنیه، غزالی، صفحه ۶۲.

۳ - مؤلفان این چهار کتاب بترتیب عبارتند از: داعی جعفر بن منصور، داعی عمادالدین ادریس، داعی خطاب بن حسین، قاضی نعمان بن محمد.

۴ - سیره الاستاد جوذر از ابوعلی منصور جوذری، صفحه ۵۷.

۵ - این کلمه بفتح میم و عین و تشدید دال است بر وزن مفعول و در اصل معدد بوده از عدد و یا آنکه از معد بمعنی گوشت شانه اسب گرفته شده. شاعر گفته:

فاما زال سرج عن معدد و اجدر بالحوادث ان تکونا

(کتاب الاشتقاق ابن درید، گوتهنگن ۱۸۵۴ صفحه ۲۰)